

متن پرسش

با عرض سلام: خدا قوت و استدعای توفیقات و برکات بیش از پیش برای شما استاد گرامی و همه برادران عزیز سالیان درازی است که حیران و سرگردانم. سالیان درازی است که نمی‌توانم با خودم کنار بیایم. حقیقتاً دیگر آن صفای باطنی که در کودکی و قبل ترها داشتم را ندارم. از اعماق وجودم خلأی را حس می‌کنم که قدرت بیان‌ش را ندارم و تشنگی عمیقی که سیراب نمی‌شود. دیگر مدت زیادی است که همه جهان برایم رنگ باخته است. حتی معصومیت شیرین کودکان هم مرا نمی‌تواند تکان بدهد. حیاتی بدون لذت و خوشی... بله، نسیم‌هایی می‌وزد، حال‌ها عوض می‌شود اما باز هم پس از چندی با آن خلأ عمیق رو به رو می‌شوم. زبانم بیانی ندارد، به سختی می‌توانم کلامی بگویم و با دوستان گرم بگیرم. گویا گمشده‌ای دارم که تا نیابمش در این دنیا معیوبم. دوستان کمتر می‌شوند و من هم کمتر و کمتر می‌توانم انسی بگیرم. و در نهایت روز خود را تنها می‌بایم با قلبی اغلب سرد و خالی... و تمام حیاتم را در خسرانی عمیق می‌بینم. راه معلوم نیست و رمقی هم نمانده... و هر چه هم بیشتر گشتم کمتر انیس و مونسی یافتم. همگان را در دنیایی خود ساخته می‌بینم. دنیایی که کمتر جایی برای غیر دارد. و این قلبی که بدون عشق و شوق نمی‌تواند ادامه دهد و از این حیات بی‌نشاط بیزار است. قلبی که برای خود به سختی چیزی می‌طلبد و تمام خوشی‌ها را برای اطرافیان و دوستان‌ش می‌خواهد اما بی‌انیس و مطرود مانده... آری. آیا راهی هست؟ آیا می‌توان بدون غیر ادامه داد با اینکه این قلب همه را خود می‌داند و با اتصال و خیر رساندن زنده می‌ماند؟ کجا می‌توان آن عشق عمیق را یافت و آتشکده خاموش دل را دوباره به گداختن و نور افشانی واداشت؟ برای کسی که در خود؛ خود را نمی‌بیند و دیگر با بقیه هم ارتباط عمیقی ندارد چگونه راهی هست که هویتی بیابد با آنکه این عشق به برادران است که با شعله هایش جان او را شکل داده و راه دیگری نگذاشته است. آیا خورشیدی که ندرخشد و نور ندهد باز می‌تواند خود را بپذیرد؟ این حال دلی است سرگشته و حیران که دیگر سخنان خالی ثمری برایش ندارد و هر جا سراغ از خود گم شده اش می‌گیرد و کمتر و کمتر می‌آید. لطفاً اشارتی بنمایید. موفق و در پناه حق باشید.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: آری! قصهٔ بشر امروز چنین است که به گفتهٔ شما همگان در دنیای خودساختهٔ خود مشغولند بدون وسعتی که در دریای انسانیت انسان‌ها قابل درک است. راهکار رفع از این مشکل را در شعری می‌دانم که حضرت آیت‌الحق آیت‌الله حسن‌زاده «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» مکرر

می‌خواندند که:

بُودِ مردِ تمامی آن‌که از تن‌ها نشد تنها / ولکن به تنهایی بُودِ تن‌ها و با تن‌ها بُودِ تنها
در نسبتی که باید با رهبر معظم انقلاب و شهدا داشت، می‌توان به چنین حضوری فکر کرد. در ضمن
نظری به سؤال و جواب شمارهٔ ۴۰۵۵۶ بیندازید خوب است. موفق باشید